

## خردنامه و اسکندر مخلوق جامی\*

### ایرج افشار

از طرف وزارت مطبوعات افغانستان به مناسبت پانصدوپنجاهمین سال تولد نورالدین عبدالرحمن جامی مجلس بزرگداشتی در کابل از اول تا سوم آذر با حضور عده‌ای از دانشمندان افغانستان و نمایندگان دیگر تشکیل گردید. آقای ایرج افشار از طرف دانشگاه تهران در آن مجمع شرکت داشت و در جلسه اول پیامی را به نام فضلی ایران<sup>(۱)</sup> و در جلسه سوم خطابه‌ای درباره خردنامه جامی خواند که متن آن در اینجا درج می‌شود:

بدو از اجازتی که به مناسبت تشریف حضور در این مجلس شریف از طرف جامعه دانشمندان گرانقدر افغانستان به من داده شده است اظهار تشکر قلبی می‌کنم و درود و سپاس فضلی ایران و به‌خصوص دانشگاه تهران را به شما هم‌زمانان ارج‌مند به‌عرض می‌رسانم که چنین محضر فیض بخش و عالمانه را برای بزرگداشت یکی از ستارگان فروزان قدر اول آسمان قلمرو زبان فارسی یعنی نورالدین عبدالرحمن جامی که خاکجایش شهر بهشت مثال هرات است با چنین عزّ و احترامی تشکیل فرمودید و یاد یکی از بالیدگان تمدن درخشان

---

\* مجله دانشکده ادبیات تهران، سال دوازدهم، شماره دوم، صص ۱۶۲ تا ۱۶۹.

اسلامی و سرایندگان مشترکمان را در دل‌های مردم عارف با چنین کوششی جاوید داشته‌اید.

بحث در احوال و آثار جامی و تحقیق در معانی و افکار شاعر توسط محققان زبان فارسی، چه پیش ما و چه نزد ما، در حد مطلوب پیشرفت داشته است و ایرانشناسان فرنگ هم در این باب خدماتی کرده‌اند. به‌خصوص این چند کتاب و رساله ممتّع که به مناسبت احتفال پانصد و پنجاهمین سال ولادت جامی را طرف دانشمندان سرشناس و بلندنام افغانستان نشر شده است. جمله متضمن بر اطلاعات بدیع و تحقیقات تازه‌ای است که ره‌آورد سفر به دوستان ایرانی یعنی شیفتگان جامی خواهد بود.

خدمات جامی به زبان و ادب فارسی و به‌خصوص کوششی که در شرح افکار عرفانی و احوال عارفان نموده است درخور تجلیل بسیار و برای ما میراث بزرگ و ارزنده‌ای است که باید به‌دقت مورد تنقیح و تجسس قرار گیرد و آثار متعدد وی چنان‌که درخورست صورت طبع پذیرد.

دانشگاه تهران و فضلالی ایران نیز در این خدمت سهم بزرگ دارند. در احوال آن سخنور بزرگ جامع‌ترین تحقیقات را استاد دانشگاه تهران، علی‌اصغر حکمت انتشار داده است و اخیراً هم رساله نفیس لوامع و شرح لامیه ابن‌فارض او انتشار یافته و متن صحیح و منقّح نفعات الانس او به اهتمام یکی از استادان دانشگاه در دست طبع است.

### متن خطابه

سه نیمه روز است که سخنوران این مجلس ظریف، کام لطیف حضار را از جام طرائف افکار جامی شیرین کرده‌اند، ناگزیر برای من دشوار است که نکته

ناگفته‌ای را به عرض برسانم.

یکی از افسانه‌ها و مضامین بدیع که از راه اساطیر و تاریخ به ادب مایه‌ور و دلاویز فارسی وارد شده و منشأ بروز آثار متعددی به‌دست سخنسرایان بزرگ این زبان هزار ساله بوده است شرح جهانگیری اسکندر مقدونی و بیان خرق اعمال و غرابت اسفار و انتساب افکار عجیب بدان مردی است که او را گاهی یونانی و گاه رومی گفته‌ایم.

جامی هم یکی از زمره سخنوران تیزتک و بلند فکری است که این قصه را دستاویز عقاید خود یعنی یک سلسله از افکار عرفانی قرار داده است و من بنده در این مجال کوتاه می‌کوشم که به اجمال تمام اثر فخیم و نافذ او را معرفی کنم.

اساساً اخبار اسکندر پرداخته بیان مردی بوده است به نام کالیستنس که در سفر هند همگام اسکندر بود و در همان مرحله به زندان صاحب نعمت خود درافتاد و درگذشت و آن کتاب مفرد که مدون ساخته بود از میان رفت.

سپس در قرن دوم میلادی مردی از وادی نیل که نامش بر ما مجهول است کتابی قصه‌وار چنانکه از افسانه و غرابت خالی نیست پرداخت و این همان داستان تاریخ‌گونه‌ای است که در میان ملل گوناگون به نام کالیستنس دروغین Calisthenes Pseudo شهرت دارد و جمیع روایات موجود از حدیث اسکندر اعم از عبری و عربی و فارسی و ارمنی و یونانی و جمله زبان‌های اروپایی که میان ملل مختلف رایج است برگردانده و برگزیده همان قصه نوپرداخته کالیستنس دروغین است.

اسکندر در مآثر ادبی زبان پارسی مردی است چند چهره. گاهی رسول

گونه است به مانند صورتی که از او در قصص الانبیا و در گوشه‌ای از اسکندرنامه نظامی می‌بینیم و این وجه متأثر و مأخوذ از منابع دینی تواند بود. گاه خردمندی فیلسوف مشرب و جهان‌دیده و طالب افکار روحانی و عقاید عرفانی است بمانند صورتی که نظامی از او در گوشه دیگر خمسه یعنی در «اقبال‌نامه» تصویر کرده است یا آنچه در رسائل موسوم به وصایای اسکندر و جواب‌های ارسطو می‌یابیم و جامی هم در همین زمینه و میدان گام نهاده است. بالاخره اسکندر زمانی جهانگیر و لشکرشکن است آنچنانکه در شاهنامه و کتب تاریخ چون مجمل‌التواریخ و دیگر متون او را می‌شناسیم.

اما مأخذ فردوسی و نظامی و امیرخسرو و پس از آنها جامی و دیگر شاعرانی که بدین مضمون کهن پرداخته‌اند جمله روایات کالیستینس دروغین بوده است.

جامی یکی از مثنوی‌های هفت اورنگ (سبعه) را به نام «خردنامه اسکندری» به بحر متقارب مثنی سرود که آن را به نام «اسکندرنامه» هم خوانده‌اند. اما نامی که شاعر بدان داده همانا «خردنامه» است.

میان اسکندرنامه نظامی که از دو پاره به نام شرف‌نامه و اقبال‌نامه ترکیب یافته است با خردنامه جامی تفاوت اندک نیست. جامی اگر در اقبال‌نامه با نظامی همسخنی و یکنواختی دارد اما وجود افتراق شرف‌نامه و خردنامه نیک روشن است. جامی خود در مقدمه خردنامه می‌فرماید که پس از آزمایش طبع در میدان غزل به اقتضای دو سخن مرد بزرگ یعنی نظامی و خسرو یکی از منظومه‌های خود را به اسکندر مخصوص می‌سازد.

چو زین چار شد طبع من کامیاب  
 کنون آورم رو به پنجم کتاب  
 به یک سلک خواهم چو گوهر کشید  
 خردنامه‌ها کز سکندر رسید  
 خردنامه زآن اختیار من است  
 که افسانه خوانی نه کار من است

همین جاست که جامی خود بر اختلاف اساسی و اصلی کتاب خود با دیگر آثاری که در زبان فارسی داریم اشاره می‌کند. نکته این جاست که نظامی خود را افسانه‌سرا نمی‌داند و به جای قصه‌خوانی بحث از خرد و خردنامه‌نویسی را درخور خود می‌شمارد. در حالی که نظامی را در شرفنامه مقصود و غایت داستان‌سرایی بوده است. آنهم داستان حماسی و عشقی نزدیک به آن‌گونه صورتی که در روایات کالیستینس دروغین هست و در روایت فارسی آن یعنی اسکندرنامه منشور ظاهراً از قرن ششم هجری دبدبه می‌شود.

حضار محترم نیک می‌دانند که قدما عده‌ای از کتب فلسفی و اخلاقی را که متضمن بر در افکار فیلسوفان بوده است به خردنامه و اسمائی نظیر آن می‌نامیده‌اند و نمونه‌های برازنده از آن‌ها در دست داریم چون جاودان خرد ابن‌مسکویه.

جامی در این اثر قاصد بوده است که مسمی را به اسم تطابق دهد و اگرچه در خردنامه تصوف اسلامی مطمح نظر اوست، اما افکار و عقاید به زبان فلاسفه یونانی بیان می‌شود. شبیه به اشکالی که در کتب اصیل فلسفی چون السعادة والاسعاد مختارالحکم و جز اینها نقل شده است<sup>(۲)</sup>.

بحث از خردنامه در حقیقت متضمن بر دو وجه خواهد بود. یکی موضوع داستان که قالب گفتار است و دیگر بیان عقاید عرفانی و فلسفی که در حقیقت مضمون و مغز سخن است و برای تبیین کامل و توضیح وافی تمثیلات و حکایات وابسته را به داستان اصلی الحاق کرده است. پس به طور کلی قصه اسکندر دستاویز خاص برای توجیه خرد آنها خرد عرفانی است و در همین منظومه است که جامی ابیات ساقی‌نامه و مطرب‌نامه خود را در انتهای قصص وابسته جهت تأکید و تصریح به لزوم انصراف از دنیای ظاهری و مادی گنجانیده است. چون هدف جامی داستان‌پردازی نیست ناگزیر چنانکه باید توالی و تسلسل قصه رعایت نمی‌شود و گوئی به استخوان‌بندی قصه توجهی ندارد، بدان حدّ که سراسر حدیث دراز اسکندر و جنگ‌ها و جهانگردی‌های او را در چند بیت تلخیص کرده است.

جامی می‌گوید که بنابر روایت تاریخ‌های کهن خداوند در پیرانه سر به فیلقوس پادشاه یونان پسری داد که او را به هفت سالگی صاحب عهد خود ساخت و:

فرستاد پیش ارسطالیش

که گردد ز نابخردی حارشش

ارسطالس به پیرو راندن اندیشه و راهبری خرداسکندر پرداخت تا نیک ببالید و با ذهنی روشن از همسالان به هر فن درگذشت و از علوم طبیعی و یزدان شناسی و ریاضی و علوم یونانیان بهره‌ور شد. پس چون بازوی عمر فیلقوس سستی گرفت و آفتاب دولتش به لب بام رسید به ارسطو پیغام فرستاد تا با اسکندر به درگاه آید. چون به خدمت درآمدند فیلقوس گفت تا حکیمان اسکندر

را به آزمون گرفتند و به مشکلات فنون او را بیازمودند. فیلقوس چون بر کمال تربیت فرزند وقوف یافت اورنگ و تاج شاهی بدو سپرد و ارسطو را که گنج حکمت بود بفرمود تا خردنامه‌ای از بهر فرزندش بپردازد. پس ارسطو به نگارش **خردنامه** پرداخت و چون آن طرفه نامه به پایان رسید دل فیلقوس از غم آزاد شد و:

برآمد ز وی همره جان دمی

وز آن دم به خون غرقه شد عالمی

چون فیلقوس بمرد اسکندر بر تخت برآمد. صلا درافکند که من بر کسی پایه برتر ندارم و در سر خیال سروری نمی‌پرورم. پسند شما پسند من است و گزند شما گزند من! مردم با او بیعت کردند. در این قصه اسکندر مردی است که زیان خود و سود خلق می‌جوید. یعنی مردی است حکیم و مردم دوست. باری اسکندر از حکیمان روزگار خود خردنامه خواست و نخست ارسطو بدان آغاز کرد. جامی در این قسمت خردنامه‌های ارسطاطالیس، افلاطون سقراط، بقراط، فیثاغورث، اسقولینوس و هرمس را نقل می‌کند و برای هر خردنامه حکایتی متناسب و دل‌انگیز می‌آورد و می‌گوید که چون اسکندر خردنامه‌ها را نویسانید پس به سوی مغرب شتافت و به زنگبار رفت و زنگ مصری را از آئینه آن سرزمین بزدود. آنگاه به سپاه دارا سپاه راند و پس از شکستن آن لشکر به شمال رفت و از شمال بر شرق برآمد. پس به حد جنوبی راند و به مغرب بازگشت. یعنی چین تا روم و روس را تسخیر کرد. گاهی به هند مقیم بود و زمانی به خوارزم. شهرهای بسیار چون سمرقند و مرو و هرات را آبادان ساخت. سد یاجوج را پی‌افکند و با خضر هم‌نشینی داشت. جامی نقش سکه، ساختن آئینه

آهنین، حرفت زرگری و انتقال کتب دری به یونانی را به اسکندر نسبت می‌دهد و همواره اسکندر را در اسفار با حکیمان که یکی هم بلینارس بوده است انیس و جلیس می‌داند.

نیمه نخست از منظومه خردنامه محتوی بود بر حکایت اسکندر و بدایت احوال او. نیمه دوم کلاً مشتمل است بر بیان افکار عارفانه، یعنی آنچه خردنامه اسکندر بر آن اساس بنیاد گرفته است. در این قسمت هم گوشه‌هایی از حدیث اسکندر دست‌افزار شاعر در بیان هدف و مقصود به منظور توضیح نکات دقیق عرفانی است. مانند آنکه در قصه خاقان چنین آمده است که چون آوازه فتوحات اسکندر به خاقان رسید رسولی را با کنیزی و غلامی و دستی جامه و خانی طعام به خدمت اسکندر گسیل کرد.

سکندر چو آن تحفه‌ها را بدید  
 سرانگشت حیرت به دندان گزید  
 فرستادن آن بدین انجمن  
 نه لایق به‌وی باشد نی به من  
 همانا نهان نکته‌ای خواسته است  
 که در چشمش آن را به پیراسته است  
 و آن نکته این است:

که چون آدمی را مرتب بود  
 کنیزی که همخوابه شب بود  
 غلامی توانا به خدمت گری  
 که در کار سختت دهد یاوری



یکی دست جامه به سالی تمام  
بی‌طعمه هر روز یک خوان طعام  
چرا هر زمان رنج دیگر کشد  
به هر کشور از دور لشکر کشد  
گرفتم که گیتی بگیرد تمام  
به دستش دهد ملک و ملت زمام  
همان به که کوس قناعت زند  
در رستگاری و طاعت زند

روشن شد که مولانا جامی درین اشعار جاودانه چه افکارعارفانه را نهفته است. طبعاً نمونه‌ای است روشن از آنچه متصوفه همواره آدمی دنیادار را از توجه به خاکدان فانی برکنار می‌دارند. ابیات دیگر منظومه مربوط به مبارزه اسکندر با حکیمان هند. سؤال و جواب او با مردم شهری که جمله پاکیزه روزگار بودند. ملاقات با پادشاه‌زاده گریزان از تاج و تخت، دیدن فرشته کوه قاف در سفر دریا، همه و همه بیان حقایق دنیای عرفانی و به منظومه تنبّه و عبرت مخلوق این جهانی است. جامی چه نیک ما را در گفتار برهمن هند هشدار داده است. آنجا که اسکندر با هندوان به غاربنی رفت و به غارنشینان گفت:

که هرچ از جهان احتیاج شما است  
بخواید از من که یکسر روا است  
بگفتند ما را در این خاکدان  
نباید بجز هستی جاودان

مرادی کز آن برتر امید نیست

بجز زندگانی جاوید نیست

البته حضار محترم می‌دانند که در قصه اسکندر به‌خصوص در روایت اسلامی آن اسکندر به تن خویش در پی چنین مقصودی بود و از خضر نبی همت خواست. اما عمر جاودان برای او حصول نیافت و ناچار:

بگفتا که این نیست مقدر من

وزین حرف خالی است منشور من

کسی کو نیارد که در عمر خویش

کند لحظه‌ای بلکه کم نیز بیش

چسان بخشش زندگانی کند

بقای کسی جاودانی کند!

پس برهمنان حکمت پژوه بدو گفتند تو که خود به چنین راز بلندی  
آشنایی چرا بنده شهوت و آزی.

گرفتم که گیتی همه آن تست

جهان سر به سر زیر فرمان تست

چه حاصل چو می‌باید آخر گذاشت

به دل تخم اندوه جاوید کاشت

سراسر این منظومه استادانه متضمن همین نوع معانی و معارف بلند و افکار ارجمند است. به‌خصوص در انتهای مثنوی یعنی ظاهر شدن علامت مرگ در اسکندرنامه، نوشتن به مادر و داستان مشهور وصیت و ندبه‌های حکیمان ده‌گانه و بردن تابوت آن پادشاه به اسکندریه و تعزیت پنج حکیم و نیز تعزیت

ارسطو به مادر اسکندر که توجیه یک‌یک موارد و نقل ابیات موجب اطناب بیش از حد و ملال مستعمین بزرگوار خواهد بود.

نکته روشن و بارز این است که جامی می‌کوشد مرد جهنده و پرتوان و توشی چون اسکندر را که از شرق تا غرب در زیر لگام آورد در میدان تصوف رام کند و خرد عرفانی را به فردی بیاموزد که فخر بر فلک و ناز بر ستاره می‌کرده است.

اگر موضوع بحث من به مناسبت تحقیقاتی که در باب اسکندرنامه‌ها کردم حدیث اسکندر بود اما «فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر» ناگزیرم از زبان سخنسرای بزرگ خواجه شیراز که زاد بوم اسلافش دست خوش آتش اسکندر شد خطاب به برادران مشترک‌المیراث و هم‌زبان عرض کنم:

ما قصه سکندر و دارا نخوانده‌ایم

از ما بجز حکایت مهر و وفا می‌پرس

کابل، ۳ آذرماه ۱۳۴۳

### یادداشت

۱. چاپ من بنده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
۲. این نوع عقاید منسوب به اسکندر در خلال مکتوبات و رسائل منسوب به او خطاب به ارسطو مندرج است. نگاه کنید به مقدمه‌های عبدالرحمن بدوی بر مختارالحکم و سراسر و یادداشت‌های استاد مینوی درخصوص رسائل ارسطو و غیرها (مجله دانشکده ادبیات ج ۸ س ۳ ص ۱۹ به بعد) و نیز نگاه کنید به سلسله مقالات عبدالرحمن بدوی به‌عنوان مخطوطات ارسطو فی‌العربیة، مجلة المحظوظات العربیة ج ۱ ص ۲ (۱۹۰۵) و ج ۲ س ۱ (۱۹۵۶) و ج ۵ س ۱ (۱۹۵۹) و به مقاله:

Bielawski, Josef = letter d'Aristote a Alexandre le Grand en version arabe, Rocznik Orientalistyczny 28 (1964): 7-34.